

واستماع شعر و موسیقی

هرچند مسئله شعر و ترانه‌های عامیانه ایرانی از همان آغاز دوره اسلامی کم و بیش مورد توجه اهل فن قرار گرفته و بخصوص در زمانهای اخیر در گفتارهای جداگانه‌ای از آن سخن رفته، ولی بنظر میرسد که غلبه موازین شعر جدید مانع از آن شده است که حقیقت مسئله «تمام رخ» چهره بنماید.

کسانیکه تاکنون به بحث در پیرامون این مطلب پرداخته‌اند از ۲ گروه بیرون نیستند، دسته‌ایکه به جنبه شعر محض و اوزان شعری پرداخته‌اند، شمس قیس، بنونیس، صادق هدایت، بهار، دکتر خاقلری علوم اسلامی

دسته دیگر که فقط بصورت موسیقی توجه داشته‌اند نظیر کریستن سن و پیروان ایرانی او، ولی نکته باریک و مهمی که نویسنده گمنام تاریخ سپستان از آن برده برداشته از زیر چشم هر دو گروه گریخته و مجهول مانده است، برای روشن شدن مطلب ناگزیریم سرگذشت سرود و ترانه‌ها را از آغاز تا انجام بررسی کنیم، رشته این پیوستگی تاریخی را در هر مرحله‌ای بامدارک کافی نشان دهیم:

میکویند کاهنان قدیم که باتأییدات غیبی تعبیر خواب میکردند و از آبنده‌خبر میدادند پیش‌گوییهای خود را بصورت موزون عرضه میداشتند. این مطلب را هم

زندگی عربهای صحرائین تأیید میکند و هم بنا بر روایت‌های گوناگون در یونان باستان پیشینه کهن و افسانه‌ای داشته ، منتهی با این فرق که پیش‌گوها و خواب‌گزاران این دیار بحکم سنت قدیمی و پایدار آریامیها «سخن» غیبی (Oracle) خود را با نغمه ساز درمی‌آمیختند ولی آبا میتوان تفتن کاهنان صحرائی و یا مبدنشین‌را که مانند پیامبران از وزن و آهنگ برای تأثیر سخن خود مدر می‌جستند نخستین طبع آزمایی انسان در زمینه شعر دانست ؟ بی‌شک، نه.

چه گذشته از برگه‌های ارزنده که حاکی از وجود سرودهای نغز و ناپ‌در زمان‌های بسیار دور پیش از تاریخ است ، مشاهده مردم شناسان در میان بومیان افریقا ، استرالیای مرکزی و مناطق دیگر که کومی دست طبیعت هزاران سال پیش رشته زندگانشان را از جمیع انسانهای ابتدایی قاره قدیم گسته برسم یادگار بیک حال نگه داشته است ، بهره‌مندی وحشیان را از سرود و ساز و رامش نشان میدهد و بخوبی این حقیقت را ثابت میکند که هنر رقص و آواز و سرود را چندان الفتی با تمدن نیست. نه؛ سرود همان میوه شاداب جنگلی است که انسان وحشی از آغاز کام سوخته و شکم گرسنه خود را با آن خرسند میساخت .

اما بنظر نمیرسد که هنر این وحشیان که در طی قرن‌ها بصورت گروه‌های خویشاوند «Clan» زیسته‌اند با مفهوم و ارزش هنر در نزد ما تفاوت اساسی داشته باشد :

هنر ما ساخته و پرداخته ذوق هنرمندانی است که از امیال فردی پیروی می‌کنند و ما آنها را بنام و نشان می‌شناسیم ولی هنر وحشیان چنین نیست ، کسی گوینده سرودها و سازنده آهنگ‌ها را نمی‌شناسد ، منظور از سرود که پیوسته با موسیقی و رقص همراه است همان نیایش است و بس. و از این رو تنها در مراسم و جشن‌های مذهبی و با شرکت همه افراد «گروه» برگزار میشود . در اینجا چند سؤال پیش می‌آید، سراینندگان بی‌نام و نشان این سرودهای کهنسال چه کسانی بوده‌اند و انسان چگونه نخستین بار به چادوی سخن و نغمه‌موزون پی برده است ؟

میدانیم که حرکت و آوا طبیعی‌ترین زبان برای بیان احساس و نیاز انسان است از این رو مسلم است که انسان وحشی هنگام نیایش نخست به هلهله و پایکوبی و دست افشانی میپرداخته تا اینکه رفته رفته سخن بجای تهریو و مویه نشست و پیداست که نخستین سخن بجای «آوا» بدست یک گوینده و حتی در فاصله یک نسل صورت نگرفته است. و این نکته قابل ذکر است که حتی در سرودهای اوستا هنوز سخن بتنهائی قالب سرود را پر نمیکند و نشان میدهد که کم و کاست آنرا همچنان «آوا» و تحریر موسیقی جبران میکند .

بی‌شک شعر و موسیقی مردمان هند و ایران نیز بمنظور نیایش پدید آمده و تردیدی نیست که قرن‌ها میبایست تا با تکامل زبان و نیروی پندار ، سخن مسوزون

جانشین بانگ وحشیانه گردد و به پایه نغز و بلندی برسد که اکنون در «ودای» برهنان پیداست.

هر چند سرودهای «ریک ودا» که در کمترین زمانها (بطور یقین بیش از ازجدائی دو قوم هند و ایرانی) سروده شده و از پرتو هست برهنان بعنوان کهنه ترین برکه ادبی و نژادی برای ما پیادگار مانده، اکنون دیگر پیکره بی جانی بیش نیست ولی رقص مقدس و نغمه سرایی «داسی ها» هنگام برگزاری پاره ای از مراسم مذهبی هندو، بخوبی سنت پیوستگی ۳ شاخه هنر - سرود، رقص و موسیقی - را در خدمت مذهب نشان میدهد.

اما چنین بنظر میرسد که مصلح ایرانی زرتشت، همچنانکه بسیاری از عادت - های ناستوده جامعه قدیم - بردگی، برادرکشی و غارتگری را منع فرمود و گروهی از خدایان گردنکش پیشین را از اورنگ کبریا فرود آورد، در اصلاح سنت متداول هنری نیز نکته ای فروگذار نکرد. و گویا رقص را بمنزله بازمانده توحش جامعه «دیوسنه» و یا بنسبیت عدم تناسب با سرودهای بلند آهنگ و نوآئین از مراسم نیایش مزداپرستان حذف نمود. ولی در عین حال زرتشت را باید بزرگترین سخنسرای روزگار کهن و نامه مینوی اوستارا سند پایدار پیوستگی شعر و موسیقی ایران دانست:

«... بموجب اسناد و مدارک قطعی اشعار اوستایی با آهنگ موسیقی توأم بوده و در آتشکده های مغان این اشعار را با آهنگ و آواز میخوانده اند و بدیهی است که در این حال بهتر در گوش تأثیر میکرده است و اکنون یکی از عناصر مهم این سرود ها که نغمه - یعنی زبرویی صوت باشد فراموش شده و آنچه بجا مانده به کالبدی بیجان میماند...»

منتها این نکته را باید در نظر داشت که در سرودهای زردشتی، مغان از بکار بردن ساز در آتشکده ها آبا داشتند، و گویا در این محل تنها به موسیقی آوازی اکتفا میشده. چنانکه هنوز موبدان و زردشتیان از این شیوه پیروی میکنند. و حتی میتوان احتمال قوی داد که خواندن قرآن و همچنین مناجات و سوگنامه ها بصوت خوش - چنانکه معمول اهل شیعیه است - و نیز مثنی موسیقی سازی در مراسم مذهبی این دوره تقلیدی از شیوه پارسیان باشد.

«هرودت» که شاهد مراسم قربانی و نثار مغان بوده در جامی یادریغ میگوید: «سرود مغرا نوای نی و نغمه چنگی همراهی نمیکرد.» آیا این گفته گواه بر این نیست که مغان دوره هخامنشی هم از آلات موسیقی پرهیز داشته اند؟ بهر حال، پیوند شعر و آهنگ در این دوره نیز باعتبار خود باقی است.

«زنوفن» میگوید: «کودوش بزرگ، در آغاز هر نبرد سرودی را به آواز میخواند و آن گاه سپاهیان با او همسرایی میکردند.»

دربوش در کتیبه بیستون قطعه موزونی آورده که آقای دکتر معین به تفصیل از آن سخن رانده است.^۱

البته ما ادعای «شعر» بودن این قطعه را نمیتوانیم بپذیریم، چه بموجب اسنادی که ارائه خواهد شد «شعر» بمفهوم کنونی کلمه تادوره اسلامی هرگز در ایران سابقه‌ای نداشت، ولی از شباهت وزن و شیوه ستایش آن بابتداهای اول سرود «ایندر»^۲ می‌توان گمان برد که شاید پیش‌درآمد یکی از سرودهای رایج زمان بوده، و در این صورت باید آنرا در ردیف اضافات کهن اوستا دانست که بعقیده اهل فن در این دوره سروده شده است.

بر واضح است که این مایه سرود در مقایسه باتمدن دامنکتر هخامنشی بسیار اندک است.

بخصوص که میدانیم در سراسر کشور پرستشگاههایی (ayadani) بر پا بود که در آن مردم به نیایش و سرود خوانی میپرداختند. ولی نباید فراموش کرد که بنا بر روایت، نیک‌های مختلف اوستا بردواژه هزار پوست گاو پیراسته نوشته شده و در «دژ نبشته» نگهداری میشده است و اسکندر ملعون دستور داد پس از ترجمه بخشهای پزشکی و فلسفی آن همه را در آتش بسوزانند. این روایت با حقایق تاریخی منافاتی ندارد، ولیکن این سؤال پیش می‌آید که مطالب پزشکی و فلسفی در اوستا به چه کار میآمده است؟

راست است که سرود تنها بمنظور نیایش بکار میرفته ولی نیایش بمناسبت‌های گوناگون برگزار میشده است: نیایش باران، نیایش روان نیاکان، نیایش برای شفای بیماران، گردش اختران - و خلاصه همه پدیده‌ها. از اینرو سرودمانند چنته درویش همه اندوخته‌های فرهنگی مردم را از افسانه، حماسه، غزل، ستاره شناسی، پزشکی و ادعیه و اوراد در بر میگرفته است. بنا بر این بانا بودن قسمت اعظم سرودهای هخامنشی، میتوان گفت شعر و ادبیات، اندیشه و دانش و هنر مردم این عصر هم تاحدودی به نیستی رفته است.

اگرچه اجل زودرس، مینای عمر جوان شرور مقدونی را بیرحمانه بر سنگه‌زد و آرزوی سلطنت او را بر شرق و غرب بیاد داد. ولی زاد و رود او، بیش از يك قرن برای «یونانی کردن» مردم ایران و آسیای صغیر میکوشیدند و حتی برای انجام این مقصود در سراسر قلمرو خود دست بایجاد شهرهای نمونه (اسکندریه‌ها) زدند.

با این وصف تسلط و آمیزش یونانیها را نمیتوان از نوع اختلاط عنصر عرب و بامغول دانست. چه، در اینجا پای مردم همزادای در میان بود که غالباً باماست‌های مشترك و بامشابه فرهنگی داشتند. چنانکه پیوستگی ساز و سرود در یونان باستان نیز

۱ - جروة «يك قطعه شعر در پارسی باستان» .

۲ - سرود ایندر. مجله سخن .

بازمانده همان میراث کهن آریایی بوده است. و از اینجا اصطلاح «لیریک» پدید آمد که منظور از آن همه اشعار یونانی بوده که به همراهی چنگ سروده می‌شده است. شواهدی در دست است که نشان می‌دهد: نه همان «سافوی» شیفته دل ترانه‌هایش را بازخمه چنگ می‌سروده بلکه «هر» پیر و افسانه‌سرا هم سخن خود را در پرده ساز می‌گفته است. از اینرو است که میبینیم «آبولون» ایزد سرود در افسانه خدایان و «هر» و «هر بود» سراینندگان نامدار یونانی همیشه چنگ در دست تصویر شده‌اند.

اما دربارهٔ نتایج تسلط یونانیان هم، از ناحیهٔ غاوردشناسان بیش از حد قلم‌فرسائی شده است چون اگر برگه قطعی اینست که اولین پادشاهان اشکانی به یونانی سکه زده‌اند و خود را دوستار یونان مینامیده‌اند و یازد کاخ سلطنتی تراژدیهای «سوفکل» را برگزار مینموده‌اند، اینگونه تظاهرات در اولین آمیزش مادی و معنوی شرق و غرب بسیار طبیعی جلوه میکند و ما نظیر این تقلید کودکانه را در زندگی ملل معاصر مشرق بار دیگر دیده‌ایم و میدانیم این تقلیدها که همیشه به قشر خاصی از جامعه اختصاص داشته، تا چه اندازه سطحی و بیچشم عامه مردم مسخره و نسنجیده است همانطور که میدانیم یونانی‌نمائی اشکانیان دبری نباید و آنچه البته بجاماند سنن قدیمی پهلوانی، بکه سواری، عشق‌ورزی و سرودخوانی بود.

متأسفانه باید گفت تاکنون در زمینهٔ هنر اشکانی هیچگونه کاوشی بکار نرفته مثل اشکه پارتیها جز تیراندازی و فن چنگ و کرپز هنردیگری نداشته‌اند؛ چنانکه در تاریخ بزرگ ایران باستان تألیف مرحوم «پیرنیا» چنین میخوانیم:

«... از ادبیات پارسی بنا هیچگونه اطلاعی نرسیده. ولی معلوم است که آوازهائی داشته‌اند که نثر مرسل نبوده و آن آوازه‌ها را میخوانده‌اند...» و با این چند سطر که نقل از مورخ رومی «هرودیان» است: «همینقدر میتوان گفت که یک نوع موسیقی داشتند ولی از آلات موسیقی پیداست که موسیقی ایشان خشن بوده، زیرا در ضیافت‌هایی و تنبور می‌زده‌اند و گاهی هم این آلات را باهم مینواخته و میرقصیده‌اند...»

گویا وقت آن رسیده که ما هم چون حافظ از هنر برجسته پهلوانها - یعنی چکامه و کلیاتیک پهلوی یا غرور دم بز نیم. چه دامنهٔ پرواز این سرودها از تیر افسانه‌ای «آرش» که البرز تا کابل را در نور دید بس بیشتر است. در این باره استاد پورداد چنین نقل میکند: «... در طی مطالعهٔ کتب راجع به دین برهمن، غالباً با اسم تورانیان برمیخوریم. یک‌دسته از سرود گویان ریگ‌ودا (Rishis) را تورانیان یا از ساکها و پارتها دانسته‌اند و انشاء بسا از این سرودها را نیز در سرزمین ایران و توران یا در آسیای مرکزی نوشته‌اند. ۴۷»

۱- Lyric مشتق از Lyr (چنگ). بعدها این واژه را بغزل اطلاق نمودند. رجوع شود به دائرة المعارف برهانی.

۲ - یسنا - جلد اول ص ۵۴

داربوش در کتیبه بیستون قطعه موزونی آورده که آقای دکتر معین به تفصیل از آن سخن رانده است ۱.

البته ما ادعای «شعر» بودن این قطعه را نمیتوانیم بپذیریم، چه بموجب اسنادی که ارائه خواهد شد «شعر» بمفهوم کنونی کلمه تادوره اسلامی هرگز در ایران سابقه ای نداشت، ولی از شباهت وزن و شیوه ستایش آن بایندهای اول سرود «ایندر» ۴ می-توان گمان برد که شاید پیش درآمد یکی از سرودهای رایج زمان بوده، و در این صورت باید آنرا در ردیف اضافات کهن اوستا دانست که بعقیده اهل فن در این دوره سروده شده است.

پرواضح است که این مایه سرود در مقایسه باتمدن دامنگستر هخامنشی بسیار اندک است.

بخصوص که میدانیم در سراسر کشور پرستشگاههایی (ayadani) برپا بود که در آن مردم به نیایش و سرود خوانی میپرداختند. ولی نباید فراموش کرد که بنا بر روایت، نیکهای مختلف اوستا بردوا زده هزار پوست گاو پیراسته نوشته شده و در «دژ نبشته» نگهداری میشده است و اسکندر ملعون دستور داد پس از ترجمه بخشهای پزشکی و فلسفی آن همه را در آتش بسوزانند. این روایت با حقایق تاریخی منافاتی ندارد، ولیکن این سؤال پیش میآید که مطالب پزشکی و فلسفی در اوستا به چه کار میآمده است؟

راست است که سرود تنها بشکل نیایش بکار میرفته ولی نیایش بمناسبت-های گوناگون برگزار میشده است: نیایش باران، نیایش روان نیاکان، نیایش برای شفای بیماران، گردش اختران - و خلاصه همه پدیدهها. از اینرو سرودمانند چنانچه در ویش همه اندوخته های فرهنگی مردم را از افسانه، حماسه، غزل، ستاره شناسی، پزشکی و ادعیه و اوراد در بر میگرفته است. بنا بر این بنا بود شدن قسمت اعظم سرودهای هخامنشی، میتواند گفت شعر و ادبیات، اندیشه و دانش و هنر مردم این عصر هم تا حدودی به نیستی رفته است.

اگرچه اجل زودرس، مینای عمر جوان شورو مقدونی را بیرحمانه بر سنگ زد و آرزوی سلطنت او را بر شرق و غرب بیاد داد. ولی زاد و رود او، بیش از یک قرن برای «یونانی کردن» مردم ایران و آسیای صغیر میکوشیدند و حتی برای انجام این مقصود در سراسر قلمرو خود دست با ایجاد شهرهای نمونه (اسکندریه ها) زدند.

با این وصف تسلط و آمیزش یونانیها را نمیتوان از نوع اختلاط عنصر عرب و با مغول دانست. چه: در اینجا پای مردم همزادی در میان بود که غالباً باما سنتهای مشترک و بامشابه فرهنگی داشتند. چنانکه بیوستگی ساز و سرود در یونان باستان نیز

۱ - جزوه «یک قطعه شعر در پارسی باستان».

۲ - سرود ایندر، مجله سخن.

بازمانده همان میراث کهن آریایی بوده است. و از اینجا اصطلاح «لیریک» پدید آمد که منظور از آن همه اشعار یونانی بوده که به همراهی چنگ سروده می شده است شواهدی در دست است که نشان می دهد: نه همان «سافوی» شیفته دل ترانه هایش را بازخیمه چنگ می سروده بلکه «هر» پیر و افسانه سرا هم سخن خود را در پرده ساز می گفته است. از اینرو است که می بینیم «آبولون» ایزد سرود در افسانه خدایان و «هر» و «هزیود» سرایندهگان نامدار یونانی همیشه چنگ در دست تصویر شده اند.

اما درباره نتایج تسلط یونانیان هم، از ناحیه خاورشناسان بیش از حد قلم فرسائی شده است چون اگر بر که قطعی اینست که اولین پادشاهان اشکانی به یونانی سکه زده اند و خود را دو ستار یونان مینامیده اند و یاد راکش سلطنتی تراژدی های «سوقل» را برگزار مینموده اند، اینگونه تظاهرات در اولین آمیزش مادی و معنوی شرق و غرب بسیار طبیعی جلوه میکند و ما نظیر این تقلید کورکانه را در زندگی ملل معاصر مشرق بار دیگر دیده ایم و میدانیم این تقلیدها که همیشه به قشر خاصی از جامعه اختصاص داشته، تا چه اندازه سطحی و بی چشم عامه مردم مسخره و نسنجیده است همانطور که میدانیم یونانی نمایی اشکانیان دیری نپایید و آنچه البته بجایماند سنن قدیمی پهلوانی، بکه سواری، عشق ورزی و سرود خوانی بود.

متأسفانه باید گفت تا کنون در زمینه هنر اشکانی هیچگونه کاوشی بکار نرفته مثل آنکه پارتیها جز تیراندازی و فن چنگ و گریز هنر دیگری نداشته اند؛ چنانکه در تاریخ بزرگ ایران باستان تألیف مرحوم «بیرنیا» چنین می خوانیم:

«... از ادبیات پارتی بما هیچگونه اطلاعی نرسیده. ولی معلوم است که آوازه های داشته اند که نثر مرسل نبوده و آن آوازه ها را می خوانده اند...» و یا این چند سطر که نقل از مورخ رومی «هرودیان» است: «همینقدر میتوان گفت که یک نوع موسیقی داشتند ولی از آلات موسیقی پیداست که موسیقی ایشان خشن بوده، زیرا در ضیافت های و تنبور می زده اند و گاهی هم این آلات را با هم مینواخته و میرقصیده اند...»

گویا وقت آن رسیده که ما هم چون حافظ از هنر برجسته پهلوانها - یعنی چکامه و کلبافک پهلوی یا غرور دم بز نیم. چه دامنه پرواز این سرودها از تیر افسانه ای «آرش» که البرز تا کابل را در نور دیده بس بیشتر است. در این باره استاد بورداد چنین نقل میکند: «... در طی مطالعه کتب راجع به دین برهنه، غالباً با اسم تورانیان بر میخوریم. یک دسته از سرود گویان ریک ودا (Rishis) را تورانیان یا از ساکها و پارتها دانسته اند و انشاء بسا از این سرودها را نیز در سرزمین ایران و توران یا در آسیای مرکزی نوشته اند. ۴۷»

۱- Lyric مشتقی از Lyr (چنگ). بعدها این واژه را بغزل اطلاق نمودند. رجوع شود به دائرة المعارف برهانیا.

۲- یسنا - جلد اول ص ۵۴

با این بیان آیا ممکن است از سرود پارتیها (با وجود پنج قرن فرمانروایی) در خود ایران نشانی برجای نمانده باشد؟ در واقع هم با وجود امتناع شدید ساسانیان از اینکه مبدا آوای اسلاف دل ناپسندشان درست و روایت راه یابد غیر ممکن بود پنج قرن زندگانی پهلوها را که سراسر به پهلوانی و عشق ورزی و سرودخوانی گذشته بود ندیده انگاشت. البته در فروتنی راستین استاد فردوسی جای شبهه نیست که میگوید:

از ایشان بجز نام نشیده‌ام نه در نامه خسروان دیده‌ام

ولی در عین حال بنا به تحقیق صاحب نظرانی مانند «تلدک» و «مار کوارت» بخش قابل ملاحظه‌ای از شاهنامه به نقل تاریخ‌اشکانی برگزار شده است و باید افزود که مبنای این بخش بدون شك چکامه‌های پهلوی بوده که چه بسا تا زمان خود استاد همراه با چنگک خنیاگران اجرا میشده است.

خوشبختانه، مقدمه فردوسی برای «بیژن و منیژه» چنان با ریزه کاری تصویر شده است، که بغویی می‌رساند این چکامه اولاً جزء خداینامه‌ها نبوده و دفتر جداگانه‌ای داشته و دیگر از آن گویا به‌راستی ساز و آواز هم سروده میشده است:

برفت آن بت مهربانم ز باغ

بیاورد رخشنده شمع و چراغ

گهی می‌گسارید و که چنگ ساخت

تو گفتی که هاروت نیرنگ ساخت

مرا گفت آن ماه خورشید چهر

که از جان تو شاد بادا سپهر

بیمای می تا یکی داستان

ز دفتر برت خوانم از باستان

مرا گفت کز من سخن بشنوی

رئال شعر آری ساز دفتر پهلوی

(بقیه دارد)

ایرج - ملکی